



بیر بنفش

پرسه در زندگی عزیز اصلی، شجاع‌ترین دروازه‌بان تاریخ فوتبال ایران...

گود استخل. وقتی که داشت دست و پا می‌زد و مرگ را به چشم می‌دید دست داداش اصغریش را دید که پس کله‌اش را گرفت و بیرون کشید و نجاتش داد، کلی هم دعوایش کرد که مرد حساسی تو که شنا بلد نیستی چرا پریدی توی قسمت عمیق؟ و عزیز کوچولو فقط گفت که نمی‌دانستم گود یعنی چه. برون فکنی را او از بچگی یاد گرفته بود و بعدها هر جا که با عملی خشونت‌افزا انجامش می‌داد فقط برون فکنی می‌کرد. آن روز داداش اصغریش او را نجات داد و خشکش کرد اما کمی بعد عزیز دوباره پرید توی آب تا عرض استخر را شنای سگی کند و آنجا دوباره داشت علنا غرق می‌شد که این بار یکی از بچه‌محل‌ها به دادش رسید و از آب کشیدندش بیرون و این بار دیگر اصغر از سیلی جانانه‌اش مضایقه نکرد و عزیز اشک‌ریزان به خانه رفت. داداش اصغر شب که به خانه آمد به او گفت برای شیرجه زدن ابتدا باید شنا را یاد گرفت قارداش. اگر بچه‌محل‌ها نبودند، الان داشتیم حلوای شام‌غریبانت را می‌خوردیم. عزیز از فردا به هر جان‌کدنی بود فنون شناگری را از آقای توفیق، شاه‌ماهی آذربایجانی تیم ملی آموخت و زرتی هم رفت در مسابقات شنا و شیرجه تبریز شرکت کرد و بعدها چنان در آب‌بازی، اوستا شد که کلی غریق را در دریای مازندران و استخر پست و تلگراف طهران نجات داد.

آموزش دیمی و قازان‌قورتکی شنا به عزیز یاد داد چرا به دیگر رشته‌ها سرک نکشد و از هر کدام‌شان قاجی لذیذ تجربه نکند؟ نوبت والیبال و بسکتبال و دوومیدانی رسید. حالا در والیبال هم برای خودش اسم و رسمی در کرده بود. آن‌هم در کلاس ششم ابتدایی که برای معلمش آقای زنوزی پاسوری می‌کرد و دومین سیلی عمرش را بعد از داداش اصغریش از او خورد که یک‌بار حین پاس انداختن توپش کمی از تور رد شده بود و او شترق چنان سیلی‌ای در گوش عزیز نواخت که برق از چشمش پرید. سومین ضربه تنبیهی زندگی‌اش را از آقای صدرالدینی معلم حساب و هندسه‌اش خورد که وقتی در گل کوچیک حیاط مدرسه، پاسی عوضی بهش داد طرف نه گذاشت و نه برداشت بلکه لگدی به عزیز توباره زد که ردش تا آخر عمرش در بدنش گرگ‌ز می‌کرد. معلم بلافاصله در توجیه لگد گفت که پاس عوضی پاداشش همین است پسر. و او را از ردبلیت‌های پاس عوضی ترسانند. عزیز حالا در دبیرستان رشديه تبریز نه تنها در فوتبال و والیبال و شنا برای خودش کسی شده بود بلکه در دوچرخه‌سواری و بسکتبال و دوومیدانی نیز برای خودش کسی بود و مدال‌هایی دشت می‌کرد که برنز دوضحرانوردی آموزشگاه‌های تبریز از آن جمله بود. در حالی که ۱۰۰ متر سرعت را هم در یازده و نیم ثانیه می‌دوید و نقره می‌گرفت در معیت تیم دوومیدانی تبریز عازم مسابقات قهرمانی کشور شد. او سپس به دوچرخه‌سواری روی آورد و یک‌بار

بی‌کله بودن‌های دوران کودکی بود که او را در قبال ترس از ارتفاع و پرواز، شجاع بار آورد و نانش را بعدها در جوانی خورد.

ابتدا تحت‌تأثیر داداش اصغریش بود و کارش این بود که با او در زمین‌های خاکی و استخرهای برکه‌مانند بومی بپلکد و به وقت فوتبال‌بازی و عملیات شناگری، کارش حفاظت از لباس‌های برادر بود اما او چنان نترس و بی‌پاک بود که یک‌بار هنگام مواظبت از البسه داداش اصغر وقتی از گرمی هوای تابستانی تبریز کلافه شد و مأموریت بادیگاردی لباس‌ها را فراموش کرد دل به دریا زد و عدل شیرجه رفت توی قسمت

می‌گرفت و آن را با پارچه‌ها و نخ‌هایی که از مادربرگش کش می‌رفت به شئی‌ای گردالی تبدیل می‌کرد و تبدیل به توپ مخصوص او و بچه‌محل‌هایش می‌شد و هر وقت که توپ دست‌سازش به دست بچه‌محل‌های دست‌کج، کش می‌رفت انگار که زندگی‌اش را به سرقت برده باشند. اولین شجاعت‌های عزیز آقا در همان دوران جغلگی‌اش رو شد آن هم زمانی که جوان‌های خیابون شاپور هنگام بازی فوتبال در باغ‌نصرت، توپ‌شان روی پشت‌بام باشگاه افسران افتاد و کسی جرأت نداشت برود آن را بیاورد. اینجور مواقع همیشه این عزیز تر و فرزند بود که به پرتگاه‌ها می‌رفت. شاید همین



ابراهیم افشار

Ebrahim Afshar



عزیز فنر، عزیز بنفش، عزیز اصل‌کاری، گلر بی‌بدیل دهه چهل ایران بود. مردی چندبُعدی که به هر رشته‌ای سرک می‌کشید و در آن می‌درخشید؛ از دوی ۴۰۰ متر تا شنا، از بسکت و والیبال تا پرش با اسب، از بشکه‌سواری و موتورسواری تا کشتی کج. و بالاخره فوتبال که آنجا هم تمام پست‌های بک راست و هافبک راست و گوش راست را تست زد تا درون دروازه آرام گرفت. دروازه‌بانی که از پست گلری نفرت داشت اما دست روزگار، او را کشید و کشید و کشید، آورد انداخت توی قفس توری ایران. مردی شجاع و بی‌پاک که کمبودهایش در فنون مدرن «گل‌کیپر»ی را با خروج‌های شاخ به شاخ با فورواردها، نعره‌ها و حرکات آکروبا تیکش جبران می‌کرد. دارنده بیشترین مصدومیت در عمر ورزشی یک ستاره. هیچ جای بدنش سالم نماند. بارها با ترقوه شکسته و پای مجروح و انگشت زنبورزده و تب بالا از دروازه دارایی و پرسپولیس و تیم ملی دفاع کرد. دروازه‌بانی که بیشترین چک و لگدها را به داورها زد و محروم شد. با همه دعوا داشت از مدیر باشگاه تا ریاست فدراسیون از داوران ایرانی و ژاپنی تا جماعت ورزشی نویس از جمله خودم! داستانی داشت برای خودش عزیز گرامی!

کنک‌خوری‌های ملی

عزیز فنر متولد ۲۰ فروردین ۱۳۲۱ بچه خیابان شاپور تبریز بود. درست روبروی استادیوم باغشمال به دنیا آمد که بعدترها وقتی در شمایل یک گلر ملی وارد آنجا شد سه دهه گذشته بود. چه می‌دانست که سال‌ها بعد از قهر از همشهری‌هایش یک روز به عنوان قهرمان جام ملت‌های آسیا ۱۹۶۸ به آنجا باز خواهد گشت و پدر را برای اسارت به تهران خواهد برد! شاید تمام عصیان‌هایش مال لحظه تولدش بود که مادرش او و برادرش را دوقلو به دنیا آورد اما اخوی چند دقیقه بزرگتر از او، شش ماه بعد به علت خفگی ناشی از گاز موجود در ذغال کرسی خانگی از دست رفت و قل دیگرش تنهایش گذاشت. عزیز فرزند دوم یک پدر چودار و چاروادار بود و شانس آورده بود که دو سال از داداش اصغر ژاندارمش که از فوتبالیست‌های ممتاز تبریز در تیم شرق این شهر بود کوچک‌تر بود. در کودکی نیز مثل روزگار جوانی‌اش در آن محله محروم، بچه‌ای نخس و آتشپاره بود که از قصاب‌ها و سلاخ‌ها شکمبه گوسفند



1